

جهانی‌شدن و زبان فارسی: نکاتی درباره برنامه‌ریزی زبان ملی

پرویز اجلائی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۳۰)

چکیده

از میان موضوع‌های گوناگون مرتبط با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبان فارسی، به نظر می‌رسد مسئله تعامل میان زبان فارسی و زبان‌های جهانی (به‌ویژه زبان انگلیسی) چالش مهمی پیش روی زبان مادری ما باشد. واقعیت این است که بعد زبانی آنچه جهانی‌شدن خوانده می‌شود چیزی نیست جز تبدیل‌شدن زبان انگلیسی به زبان میانجی (لینگوا فرانکا)ی جامعه جهانی. یکی از نتایج این تحول درک اهمیت و ضرورت تأمل درباب پویایی‌شناسی رابطه میان زبان انگلیسی و زبان فارسی برای ما فارسی‌زبانان است. به نظر می‌رسد چاره کار چیزی نیست جز طراحی سیاست‌هایی واقع‌بینانه برای برنامه‌ریزی رابطه میان این دو.

اما در این میان باورهایی وجود دارند که همچون موانعی جدی بر سر راه این نوع سیاست‌گذاری عمل می‌کنند. یکی از آنها آرمان خیالی "زبان خالص (سره)" و کوشش‌های بی‌حاصل برای پاک‌سازی زبان فارسی از همه واژه‌های بیگانه است. هدفی که هم با گرایش فارسی‌گویان معمولی در تضاد است و هم با رویکرد زبان‌شناسان یا جامعه‌شناسان فرهنگ. البته ساختن برابرزاده‌های فارسی به جای واژه‌های بیگانه لازم است، اما خلوص‌گرایان فاقد رویکردی عینی هستند و کوشش‌هایشان در جهت تقویت و استحکام‌بخشیدن به زبان همچون مهم‌ترین ابزار ارتباطی میان هم‌زبانان نیست، بلکه قصد ایشان فقط خالص‌سازی زبان است که موضوعی است غلط و ناممکن.

این مقاله بسته سیاستی زیر را برای تنظیم رابطه میان زبان فارسی و زبان‌های جهانی (و دیگر زبان‌ها) پیشنهاد می‌کند:

۱. سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز که از جمله دربرگیرنده به معیارسازی (استاندارد کردن) فرایند وام‌گیری متقابل میان زبان‌ها از طریق پیشنهاد قواعد معینی برای وام‌گرفتن واژه از

۱. عضو هیئت‌علمی مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی

زبان‌های دیگر است که ازسویی به‌معنای مشروعیت‌بخشیدن به فرایند مبادلهٔ واژه میان زبان‌هاست که عملاً پیوسته درحال انجام است و ازسوی دیگر به‌معنای کنترل این فرایند تا حد امکان خواهد بود.

۲. سیاست تقسیم کار میان زبان جهانی که به کار تعامل و ارتباط‌سازی با ملت‌ها می‌آید و زبان ملی که وظیفه‌اش ایجاد پیوند و هماهنگی میان همهٔ گروه‌ها و اقوام با زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون درون یک کشور است؛ و سرانجام زبان قومی که به‌منظور ایجاد پیوند و ارتباط‌سازی میان اعضای گروه قومی به‌کار می‌رود. با برنامه‌ریزی مناسب می‌توان به تقویت توانمندی شهروندان در هر سه پلهٔ پلکان زبان‌ها پرداخت. تقویت هر کدام از این زبان‌ها اگر به‌درستی و درجای خود انجام شود و قانون حدود کاربرد آنها را روشن کرده باشد، به رشد دیگری نیز کمک خواهد کرد و به وحدت و همدلی میان شهروندان خواهد افزود.

۳. سیاست بازبینی رابطهٔ میان خط و زبان. اصلاح و تدقیق خط کنونی فارسی می‌تواند به دقت زبان بیفزاید، سوادآموزی را تسریع کند و در مجموع به معیارسازی زبان فارسی را چه برای فارسی‌زبانان و چه برای آموزش فارسی به خارجی‌ان تسهیل خواهد کرد.

واژگان کلیدی: زبان میانجی (لینگوا فرانکا)، جهانی‌شدن، زبان ملی، به معیارسازی (استاندارد کردن)، زبان خالص (سره).

مقدمه

هدف این مقاله طرح این پرسش کلی است که در دنیای جهانی‌شدهٔ امروز، آیندهٔ زبان فارسی و زبان‌های مشابه را چگونه می‌توان تصویر کرد. با طرح این پرسش، پرسش‌های جزئی‌تری پدیدار می‌شوند: آیا گسترش زبان‌های جهانی، و در رأس همهٔ آنها، زبان قدرتمند انگلیسی، زبان فارسی را تهدید می‌کند؟ آیا زبان ما در معرض خطر قرار دارد؟ آیا باید از آن محافظت کنیم؟ چگونه؟ آیا باید قاطعانه جلو ورود واژه‌های بیگانه به زبان فارسی را بگیریم؟ آیا باید از رشد و گسترش زبان‌های رقیب، به‌ویژه زبان انگلیسی، در کشور خودمان جلوگیری کنیم تا زبان فارسی مجال رشد و بروز پیدا کند؟ آیا حوزه‌های وظیفه‌ای زبان فارسی و زبان‌های دیگر از هم تفکیک‌پذیرند یا متداخل‌اند؟ آیا گسترش یادگیری زبان‌های خارجی (به‌ویژه اروپایی) در ایران به نفع زبان فارسی است یا به حال آن مضر است یا تأثیری بر آن ندارد؟ مقاله می‌کوشد در درجهٔ اول، با طرح این پرسش‌ها و در مرتبهٔ دوم، با ارائهٔ پاسخ‌هایی برای آنها در قالب سیاست‌ها و راهکارها تصویری از آینده‌های ممکن برای زبان فارسی پیش روی خوانندگان بگذارد.

مقاله برای پاسخ به پرسش اصلی بالا به تاریخ زبان فارسی مراجعه می‌کند و نشان می‌دهد که در آغاز دورهٔ اسلامی نفوذ زبان عربی در کل جهان اسلام و از جمله ایران از نفوذ کنونی زبان

انگلیسی بیشتر بود. با وجود این، ایرانیان یگانه‌ملتی بودند که مستعرب نشدند و زبان خود را حفظ کردند و با ترکیب فارسی میانه و واژه‌های عربی زبان فارسی دری را ساختند و با تولید ادبی و کاربرد دیوانی چنان استحکامی به آن بخشیدند که از آن‌پس، تا قرن‌ها، همچون زبان میانجی در کل حوزه نفوذ فرهنگ ایرانی و همچون زبان دوم و زبان شعر و ادب در دیگر بخش‌های جهان اسلام و هند به کار رفت. راز چنین استمراری انعطاف‌پذیری و سازگاری با زبان غالب آن روز یعنی زبان عربی بود، نه خلوص‌گرایی و مبارزه با زبان مسلط. مقاله چنین روشی را برای مواجهه با زبان جهانی امروز یعنی زبان انگلیسی پیشنهاد می‌کند.

افزون‌براین، مقاله به سطح‌بندی زبان‌ها اشاره می‌کند و بر این باور است که زبان جهانی و زبان ملی و زبان قومی هر یک کارکرد و قلمرو خود را دارند و رقیب یکدیگر نیستند، بلکه می‌توانند به تقویت یکدیگر بپردازند. زبان جهانی ابزار تعامل با بیگانگان است، زبان ملی برای تعامل میان هم‌وطنان با ویژگی‌های قومی و زبانی خاص به کار می‌رود و زبان قومی برای تعامل میان وابستگان به هر گروه قومی و زبانی می‌تواند به کار رود.

مقاله برای پرسش‌های دیگر نیز راه‌حلی پیش می‌گذارد، اما شرط موفقیت همه آنها را در درجه اول، به معیارسازی و آموزش صحیح زبان فارسی به همه فارسی‌زبانان، از دبستان تا دانشگاه و اداره‌ها، با استفاده از رسانه‌های جمعی می‌داند و در درجه دوم، مشروعیت‌بخشیدن به واژه‌های غیرایرانی (عربی یا اروپایی) که فارسی‌زبانان آنها را پذیرفته‌اند و به کار می‌برند را لازم می‌داند به شرط آن که تا حد امکان به صورت ریشه‌های بسیط به کار روند و بر اساس قواعد زبان فارسی از آن‌ها واژه‌های مشتق ساخته شود، همچنان‌که ساختن واژه‌های نو فارسی در مواقع لزوم را ضروری می‌داند. مقاله براساس تجربه تاریخی، کوشش در جهت ساختن زبان خالص (سره) را غلط می‌داند و خواستار کنارگذاشتن شیفتگی به زبان‌های اروپایی یا عربی و برخورد با مسائل زبان ملی با اولویت فربه‌سازی آن در جهت تبدیل زبان ملی به زبانی پرواژه‌تر و دقیق‌تر و توانا‌تر برای بیان معانی ظریف عینی و ذهنی ضروری انسان امروز است

الف) برنامه‌ریزی زبان

زبان، به‌مثابه یکی از عناصر فرهنگ، نظامی از علائم مشترک بین اعضای اجتماع گویندگان است. پس زبان یکی از زیرنظام‌های فرهنگ یا اجتماع به‌شمار می‌رود که تحول مستقل ندارد، بلکه تحول یا تکامل آن همان تغییراتی است که گویندگان در آن ایجاد می‌کنند تا نیازهای خود را برآورند. جامعه به هر سویی برود، زبان هم به همان‌سو می‌شتابد. اگر جامعه به تحول فن

و فن‌شناسی روی آورد، زبان نیز در بیان فرآیندها و دستگاه‌های فنی دقیق می‌شود. اگر تشبیه و تخیل باب شود و ادبیات رشد کند، زبان نیز در این بعد فربه می‌شود. اگر عناصری در زندگی مردمی مهم باشد، زبان به آن بیشتر توجه می‌کند و آنچه در میان مردم یافت نشود، در زبان آنها نیز جایی نخواهد داشت.

مطالعات مردم‌شناسی نشان داده است که همه زبان‌ها نظام‌های کامل و کارآیی برای ارتباط هستند. بنابراین، به‌کاربردن صفت‌هایی چون کامل و ناقص و ابتدایی و پیشرفته برای زبان درست نیست. مردم پیشرفته و عقب‌مانده وجود دارند، اما هیچ زبانی تاکنون از جامعه‌اش عقب‌مانده است. به سخن دیگر، تحول زبان به معنای انطباق زبان با جامعه در طول زمان است که پیوسته به وقوع می‌پیوندد. هر لحظه یک تغییر زبانی صورت می‌گیرد. این تغییر ممکن است در تلفظ و املا یا واژگان یا قواعد صرف و نحو زبان باشد. البته تغییر در همه بخش‌های زبان یکسان نیست. اغلب زبان‌شناسان اشاره می‌کنند که «زبان در مرتبه واژگان به آسانی تأثیر می‌پذیرد و در معرض تغییر و تحول درونی و بیرونی قرار می‌گیرد. اما زبان در مرتبه واج معمولاً بسیار مقاوم است و به آسانی تحت تأثیر زبان دیگر قرار نمی‌گیرد، چنان‌که زبان فارسی در رابطه هزار و چندساله‌اش با زبان عربی، تقریباً هیچ واجی را از این زبان در خود نپذیرفته است. مقاومت زبان در مرتبه [ترکیب هجاها] کمتر می‌شود» (نجفی، ۱۳۷۸: ۶۸). نکته مهم دیگر درباره تغییر یا تحول (یا تکامل) زبانی این است که عموم گویندگان در این تغییر مشارکت دارند. این مشارکت ممکن است در فرآیند ایجاد تغییر باشد یا دست‌کم پذیرش یا رد تغییر که نخبگان پیشنهاد می‌کنند. در هر حال تحول زبان کار همه گویندگان آن است، نه صرفاً کار نخبگان و متخصصان زبان.

حال اگر در این فرآیند طبیعی تحول و دگرگونی زبان، که خود به‌شدت از تحول اجتماعی متأثر است، به‌منظور توسعه زبان، یا به سخن دیگر، کمک به انطباق بهتر زبان با تحولات جامعه، متخصصان رشته‌های مرتبط (مثل زبان‌شناسان، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی) با پشتیبانی دولت‌ها به مداخله ارشادی بپردازند و این مداخله مشروط به پذیرش گویندگان زبان باشد، می‌توانیم بگوییم برنامه‌ریزی زبان تحقق یافته است. به سخن دیگر، «برنامه‌ریزی زبان کوشش برای مداخله آگاهانه انسانی در فرآیندهای طبیعی دگرگونی، اشاعه و فرسودگی زبان‌هاست» (وارد هاف، ۲۰۰۲: ۳۵۲). این نوع برنامه‌ریزی «...می‌تواند اشکال متنوع به خود بگیرد و به نتیجه‌های گوناگون بینجامد و البته

خالی از تناقض‌ها و مشکلات خاص خود نیست» (همان). شاید اگر لازم باشد از برنامه‌ریزی زبان تعریف معینی ارائه کنیم، اشاره به تعریف واینشتاین^۱ مناسب باشد: «برنامه‌ریزی زبان کوششی است آگاهانه، درازمدت و پایدار که معمولاً با تأیید حکومت‌ها و به‌منظور حل مشکلات ارتباطی جامعه انجام می‌شود و مضمون آن تغییر وظیفه‌ها یا کارکردهای زبان است» (واینشتاین، ۱۹۸۰: ۵۶).

برنامه‌ریزی زبان گاه بر منزلت زبان یا گونه‌های آن درمقایسه‌با زبان‌های دیگر متمرکز می‌شود. گاه نیز به‌منظور ارتقای منزلت آن، بر ویژگی‌های درونی زبان انگشت می‌گذارد و گاه به هردو می‌پردازد. زیرا این‌دو به دشواری ازهم تفکیک‌پذیرند. «...تأکید بر اولی به برنامه‌ریزی منزلت زبان یا برنامه‌ریزی منزلتی^۲ می‌انجامد و توجه به دومی، برنامه‌ریزی پیکره زبان یا برنامه‌ریزی پیکری^۳ را به دنبال دارد» (واردهاف، ۲۰۰۲: ۳۵۳). پس برنامه‌ریزی منزلتی درواقع وظایف یا کارکردهای زبانی گونه‌ای از یک زبان را تغییر می‌دهد و بر حقوق گویندگان آن تأثیر می‌گذارد؛ مثلاً انتخاب‌شدن یک زبان به‌منزله زبان رسمی و اینکه به گویندگان اجازه داده می‌شود این زبان را به کودکان خود آموزش دهند، بر منزلت زبان می‌افزاید، وظیفه آن را تغییر می‌دهد و برای گویندگان آن حقوق ایجاد می‌کند. شاید بتوان گفت برنامه‌ریزی منزلتی بیشتر با بحث انتخاب و توسعه زبان ملی و رابطه این زبان با زبان‌های قومی و زبان‌های جهانی سروکار دارد. این نگرش با ابعاد سیاسی نیز پیوند دارد. درمقابل، هدف برنامه‌ریزی پیکری، توسعه‌دادن و به معیارکردن (استانداردکردن) زبان یا گونه‌ای از آن به‌منظور فراهم‌آوردن ابزار لازم برای انجام همه کارکردهای ممکن زبان در جامعه است (ر.ک کلاین، ۱۹۹۷، به نقل از واردهاف). کشورهای چون فنلاند، پاکستان، هندوستان، اندونزی و اسرائیل شیوه برنامه‌ریزی پیکری، و کشورهای مثل تانزانیا، کانادا و نروژ شیوه برنامه‌ریزی منزلتی را به‌کار بسته‌اند (واردهاف، ۲۰۰۲: ۳۶). با وجود این، تفکیک میان این دو شیوه برنامه‌ریزی دشوار و گاه ابهام‌آفرین است؛ مثلاً زبان ملی گونه‌ای از زبان است که معمولاً بیشترین به معیارسازی درباره آن انجام شده است. پس ما نیز در این مقاله بر این تفکیک اصرار نمی‌کنیم.

1. Weinstein
2. status planning
3. corpus planning

(ب) زبان ملی^۱

یکی از مهم‌ترین کاربردها و دلایل پیدایی برنامه‌ریزی زبان، مسئله پیدایی ملت‌های جدید، ابتدا در اروپا و سپس در آسیا و آفریقا و آمریکا، بوده است. واقعیت این است که در جهان مدرن میان احساس هویت مستقل یک قوم و انتخاب و توسعه یک زبان یا گونه‌ای از یک زبان در مقام زبان ملی آن قوم رابطه‌ای بسیار روشن وجود دارد؛ تاحدی که به تعبیر زبان‌شناس اجتماعی واردهاف، در دوره‌های اخیر، واژه‌های ملت و زبان تقریباً مترادف به کار رفته‌اند. دویچ^۲ نشان داده است که ظرف هزارسال گذشته تعداد زبان‌ها در اروپا از شش به پنجاه‌وسه رسیده است. هر کشور جدید که پیدا شده، نیاز به یک زبان ملی را، به‌مثابه نماد اصلی ملی‌گرایی، احساس کرده است. پس به انتخاب یکی از زبان‌های رایج پرداخته و با تقویت آن و احیاناً محدود کردن زبان‌های دیگر، به زبان ملی دست یافته است (دویچ، ۱۹۶۸). این وضعیت مختص به اروپا نبوده و در قاره‌های دیگر نیز اتفاق افتاده است. هزارسال پیش در اروپا زبان‌های لاتین و یونانی، آنگلساکسون و اسلاوی، همین‌طور عربی و عبری در بخش‌هایی از اروپا رایج بوده‌اند. امروزه فرانسه، ایتالیایی، رومانیایی، اسپانیولی و پرتغالی که از لاتین جدا شده‌اند هر کدام زبان‌هایی کامل هستند. در کنار زبان‌های لاتین شاخه‌های گوناگون زبان‌های ژرمانیک، همانند آلمانی، انگلیسی، سوئدی، نروژی، فنلاندی، دانمارکی و ازسوی دیگر، هریک از زبان‌های خانواده اسلاوی، همچون روسی، لهستانی، بلغاری، صرب و دیگر زبان‌های این خانواده، هر کدام ادبیات، دستور زبان، خط و ویژگی‌های مشخص خود را دارند که در طول زمان به آن دست یافته‌اند. زبان‌های ملی بعد از انتخاب معمولاً درگیر فرآیند به معیارسازی می‌شوند. ادیبان و شاعران طی این فرآیند به تدریج می‌کوشند با تولید آثار ادبی به آن زبان و تنظیم دستور زبان و املا و دیگر ویژگی‌های زبان، آن را به مقام زبانی ماندگار ارتقا دهند که قادر به انجام وظایف خود در زمینه‌های مختلف است. گاه نیز دولت‌ها بسیار آگاهانه خود را درگیر تقویت و به معیارسازی زبان ملی می‌کنند و برای این کار دستگاهی رسمی بنا می‌نهند تا زبان را منظم کند؛ مثلاً در فرانسه در سال ۱۶۳۵ میلادی، صدراعظم ریشیلیو آکادمی فرانسه را تأسیس کرد تا زبان فرانسه را به معیار سازد و نظم و نسق بخشد. طبیعی است که انتخاب یا به معیارسازی زبان ملی بُعد سیاسی دارد. در قرن نوزدهم، فنلاندی‌ها زبان گفتاری خود را توسعه دادند تا بتواند وظایف کامل زبان ملی را به انجام رساند. ایشان به یک زبان معیار برای اعلام استقلال خود از

1. National Language

2. Deutsch

سوئدی‌ها و روس‌ها نیاز داشتند. مردم ایران در همان قرن‌های اولیه پس از اسلام موفق شدند از ترکیب زبان قدیمی خود با واژه‌های عربی زبان فارسی دری را بسازند و طی فرایند به معیارسازی آن را به زبان دوم کل جهان اسلام و زبان رسمی حوزه وسیعی از جهان اسلام شرقی از بین‌النهرین تا هند تبدیل کنند. در این تحول، نقش مردم و ادیبان درجه اول، مثل حکیم ابوالقاسم فردوسی، انکارناپذیر بود. هیچ‌یک از زبان‌های جهان اسلام نتوانستند از حد زبان قومی (و غالباً شفاهی) فراتر روند و جایگاه زبان فارسی را پیدا کنند و درمقابل زبان عربی کاملاً محو شدند. زبان معیار انگلیسی، براساس لهجه ساکنان جزیره انگلیس، بعد از فتح نورمن‌ها به وجود آمد که به جابه‌جایی دائم دربار سلطنتی از وینچستر به لندن منجر شد. این لهجه تا مدت‌ها لهجه تحصیل‌کرده‌ها بود و بعدها به زبان کاملاً به معیار شده انگلیسی امروز تبدیل شد و اینک در سرتاسر جهان رایج است و به معیارترین قواعد را دارد.

در قرن اخیر نیز کوشش‌های آگاهانه و از بالا برای ایجاد زبان ملی صورت گرفته است. از جمله در ترکیه، در زمان آتاتورک، کوشیدند زبان ترکی عثمانی را به معیار سازند و با استفاده از لغت‌های ترکی قدیمی و عامیانه و واژه‌های اروپایی و حذف اتحاد امکان واژه‌های عربی و فارسی، زبان ترکی جدید را، که با خط لاتین نوشته می‌شد، به زبان ملی جمهوری جدید ترکیه تبدیل کنند. در این فرآیند، زبان کردی، که زبان بخش عظیمی از جمعیتی بود، نادیده گرفته شد و نوشتن و خواندن به این زبان برای گویندگان آن ممنوع شد.

هم‌اکنون نیز در بسیاری کشورها (به‌ویژه کشورهای در حال توسعه) مسئله زبان ملی کاملاً حل نشده است. در هندوستان سال‌هاست برنامه‌ریزان زبان می‌کوشند تا زبان هندی به‌مثابه زبان ملی و نماد ملیت هندی در همه کشور وسیع هندوستان خوانده و فهمیده شود. اما دولت هندوستان در این راه کاملاً موفق نبوده است و عملاً زبان انگلیسی، به‌منزله لینگوا فرانکا یا زبان میانجی، مسئول ایجاد ارتباط و انسجام ملی در نظام اداری، دانشگاهی، تجارت و صنعت است. تانزانیا و چند کشور آفریقایی دیگر می‌کوشند زبان سواحیلی را به زبان ملی تبدیل کنند، اما هنوز موفق نشده‌اند. دولت الجزایر از زمان انقلاب به‌این‌سو مایل بوده است تا عربی را به زبان اصلی کشور تبدیل کند. اما تاکنون از عهده این کار برنیامده و هنوز هم از زبان فرانسه بهره می‌گیرد. برخی کشورها، پلورالیسم زبانی را برگزیده‌اند و بیش از یک زبان را زبان ملی خود به‌شمار آورده‌اند؛ مثلاً دولت اسپانیا بعد از سقوط فرانکو به زبان‌های کاتالانی و باسکی رسمیت داد. در بلژیک و کانادا دو زبان رسمی وجود دارد. سوییس هم کشوری چندزبانه قلمداد می‌شود.

خوشبختانه از این لحاظ کشور ما با مشکل زیادی روبه‌رو نبوده است؛ زیرا ایران در زمره آن "ملل جدیدی" به‌شمار نمی‌رود که متخصصان توسعه بعد از جنگ جهانی دوم تشخیص داده بودند، بلکه همچون دیگر بخش‌های جهان که سابقه قدیمی حکومت و شهرنشینی و تمدن داشتند از قرن‌ها قبل در این منطقه یک واحد تمدنی و فرهنگی ایرانی کاملاً قابل تشخیص بوده است که البته الزاماً همواره بر یک واحد سیاسی انطباق نداشته است. یعنی در دوره‌هایی در این واحد بزرگ فرهنگی چندین حکومت وجود داشته است؛ باین‌حال، همه آن واحدهای سیاسی با عوامل عمیق‌تری مثل آداب و رسوم و زبان و دین و هنر و غیره از واحدهای دیگر تفکیک‌پذیر بوده‌اند. در دوره‌هایی که واحد سیاسی ایران با واحد فرهنگی-تمدنی آن انطباق بیشتری می‌یافت، این یگانگی محسوس‌تر می‌شد و مفهوم "ایران" واضح‌تر و روشن‌تر خودنمایی می‌کرد، اما در دوره‌های طولانی تاریخی عملاً این حوزه وجود عینی خارجی داشت و از حوزه رومی و بعدها حوزه عربی جهان اسلام و حوزه عثمانی و حوزه هند و بخش‌های کوچ‌رو آسیای مرکزی، که به‌دشواری تابع قدرت‌های سیاسی می‌شدند، متمایز بود. در میان عواملی که این حوزه تمدنی یا فرهنگی را یگانه می‌ساخت، زبان فارسی دری نقش برجسته‌ای داشت. البته در کل جهان اسلامی زبان عربی زبان اول بود (اعم از اینکه در "علم‌الادیان" یا "علم‌الابدان" به‌کار می‌رفت). در این حوزه زبان عربی در مقام زبان مشترک مسلمانان جایگاهی والا داشت و زبان علم و دین بود، اما در قلمرو ایران زبان دیوانی و ادبی فارسی بود نه عربی. در حوزه فرهنگی ایرانی زبان‌های قومی دیگری نیز وجود داشتند که برخی شاخه‌های دیگری از زبان‌های ایرانی بودند (مثل کردی یا بلوچی) و بعضی به لهجه‌های متفاوتی از زبان فارسی و دسته‌ای نیز به گروه‌های زبانی غیرایرانی تعلق داشتند (ترکی آذربایجانی، ترکمنی، عربی)، اما هیچ‌کدام از این زبان‌ها اهمیت زبان فارسی را نیافتند و نقش پیونددهنده گروه‌های قومی مختلف ایرانی را ایفا نکردند. زبان فارسی دری، که در واقع بیشتر زبان نوشتار بود تا گفتار، بسان رشته‌ای واحد این اقوام گوناگون را به هم پیوند داد و در کنار برخی عوامل فرهنگی دیگر، بخش ایرانی جهان اسلام و کل جهان آن روز را ساخت. بنابراین، وقتی در آغاز قرن بیستم و پس از انقلاب مشروطیت بحث احیای ملیت پیش آمد، انتخاب زبان ملی محلی از اعراب نداشت (زیرا زبان ملی حاضر بود، بی‌آنکه هیچ ایرانی درباره حضور آن تردیدی داشته باشد). موضوع مهم پرورش و رشد این زبان بود، به‌گونه‌ای که بتواند از زبانی آشفته و از هم‌گسیخته در اثر سلطه زبان عربی و چیرگی شیفتگان این زبان، که از شکاف عمیقی که میان گونه رسمی و معیار و زبان مردم در اثر محدودبودن سواد به گروه‌های بسیار ناچیزی از مردم (و در نتیجه عقب‌ماندگی

جامعه) رنج می برد به زبانی پویا و امروزی تبدیل شود تا بتواند مردم این واحد فرهنگی و سیاسی را، که حالا "ملت" خوانده می شدند، به هم پیوند دهد.

حال که به کوشش‌های ایرانیان در قرن بیستم می‌نگریم، می‌توانیم مدعی شویم که کم‌وبیش مردم در فربه کردن این زبان برای پاسخگویی به نیازهای روز موفق بوده‌اند. فارسی، که امروزه به آن سخن می‌گوییم و می‌نویسیم، از لحاظ تعداد واژگان، نظم نسبی قواعد دستوری، بی‌تکلفی و سادگی و توانایی بیان مفاهیم جدید علمی و فنی، زبان نسبتاً شایسته‌ای است. البته فارسی در مقایسه با زبان‌های جهانی مربوط به جوامع صنعتی پیشرفته (مثلاً زبان واقعاً توانمند انگلیسی امروز) آن‌چنان توانا و قدرتمند نیست، اما فراموش نباید کرد که زبان‌ها نمی‌توانند سریع‌تر از جوامعی که به آن تعلق دارند توسعه یابند. از این‌رو، مقایسه زبان فارسی با زبان‌های جهانی اساساً قیاس مع‌الفارق است. اما مقایسه وضعیت ما با بسیاری از کشورها (که برخی هنوز نتوانسته‌اند زبان ملی خود را مسلط سازند و بعضی زبان‌های جهانی جدید را جانشین زبان ملی خود کرده‌اند) نشان می‌دهد که نویسندگان و نخبگان باسواد این کشور کارهای بسیاری در این قرن انجام داده‌اند.

ج) پویایی‌شناسی تعامل میان زبان ملی و زبان‌های جهانی

از آن‌هنگام که تمدن و شهرنشینی در جهان پدیدار شده، دیگر هیچ زبان خالص و خودکفایی در عالم واقع وجود نداشته است. زبان خالص و خودبسنده متعلق به مردمانی است که با بقیه جهان هیچ ارتباطی نداشته باشند، حال آنکه از آغاز تمدن (حدود هشت‌هزارسال پیش از میلاد مسیح) تاکنون، چنین اجتماعات متمدنی در جهان یافت نشده است. تعامل میان فرهنگ‌ها در زبان آنها نیز بازتاب می‌یابد. از این‌رو، فرهنگ و زبان هر ملتی در هر لحظه زمانی مجموعه‌ای است از عناصری که طی تاریخ آن ملت از دادوستد میان آن قوم و دیگران به دست آمده است و در مجموع، کلی متعادل (در باب فرهنگ‌های زنده) یا نامتعادل (در باب فرهنگ‌ها و زبان‌های روبه‌زوال) را تشکیل داده است؛ مثلاً زبان انگلیسی امروز به خط لاتین نوشته می‌شود. این خط را در واقع رومیان باستان به واسطه اتروسکان‌ها از یونانیان گرفتند و سپس آن را کامل کردند. بعد از پیدایی زبان انگلیسی، انگلیسی‌زبانان از همین خط در سه دوره انگلیسی قدیم، میانه و جدید استفاده کرده‌اند و می‌کنند. انگلیسی‌زبانان اعداد را با استفاده از نمادهایی می‌نویسند که خودشان آنها را اعداد عربی می‌نامند. اعداد عربی را اروپاییان از عرب‌ها گرفتند و به جای اعداد یونانی گذاشتند که پیچیده‌تر بودند. پیدایی اعداد عربی رشد ریاضیات را ممکن کرد، ولی جالب

توجه اینکه این نوع عددنویسی به هیچ‌وجه اختراع عرب‌ها نبود. خود عرب‌ها این شیوه عددنویسی را از هندی‌ها یادگرفته بودند. اگر از نوشتن بگذریم و به سراغ واژگان برویم، بزرگ‌ترین ذخیره واژگان انگلیسی، واژه‌ها و ریشه‌های لاتین و یونانی است. تعداد واژه‌های ژرمانیک از لاتین بیشتر نیست. به‌ویژه زبان علم و تکنولوژی، صنعت، تجارت و هنر سرشار از واژه‌های قدیمی یا نوساخته لاتین و یونانی است که اگر آنها را از زبان انگلیسی خارج کنیم، خیمه این زبان قدرتمند جهانی امروز کاملاً فروخواهد ریخت. به تعبیر دیگر، بدون این واژه‌ها، نه فقط زبان علم و فن و هنر و تجارت، بلکه زبان معمولی انگلیسی نیز از میان خواهد رفت. علاوه بر لاتین و یونانی قدیم و فرانسه و آلمانی و دیگر زبان‌های امروز اروپا، انگلیسی امروز تعداد بی‌شماری واژه از زبان‌های مختلف گوشه‌وکنار دنیا، از چینی و هندی و فارسی و عربی و ترکی گرفته، تا روسی و لهستانی و هلندی و سرخ‌پوستی و اسکیمویی و مغولی، قرض گرفته است و همچنان مثل هر زبان زنده دیگری در حال قرض‌گرفتن و قرض‌دادن است.

جالب اینکه محقق ایرانی به نام منیره احمدسلطانی در کتاب خود شصت‌و دو واژه فارسی (غیر از نام‌های خاص) را معرفی می‌کند که وارد زبان انگلیسی شده‌اند و به کار می‌روند (احمدسلطانی، ۱۳۷۲: ۲۸-۳۲). البته نام‌برده اضافه می‌کند که تعداد واقعی این واژه‌ها بیش از این‌هاست.

چرا راه دور برویم؟ فارسی امروزی، که ما به آن سخن می‌گوییم و می‌نویسیم و جانشین زبان پهلوی ساسانی شده و تاکنون باقی مانده است، به مجموعه عظیمی از واژه‌های عربی و تعداد درخور توجهی لغات ترکی و مغولی و روسی و غیره متکی است و کاربرد فراوان واژه‌های اروپایی یا نام‌گذاری کالاها و پدیده‌های نوظهور با استفاده از واژه‌ها و ریشه‌های فارسی و عربی و گاه فارسی قدیم، مجموعه بزرگی از واژه‌های برساخته را به وجود آورده که بر توانایی زبان فارسی افزوده است.

حال تصور کنید اگر قرار باشد همه واژه‌های خارجی (به‌ویژه عربی) را کنار بگذاریم، چگونه خواهیم توانست با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم؟ از این گذشته، خطی که فارسی را به آن می‌نویسیم نیز عربی است و درحقیقت اگر به دنبال خلوص باشیم، راه ارتباط کتبی نیز بر ما بسته خواهد شد.

از آنچه گفتیم می‌توان چنین نتیجه گرفت که باید آرزوی زبان خالص را جداً کنار بگذاریم و یک‌بار برای همیشه بپذیریم که زبان‌ها با هم در تعامل‌اند و جذب میزان معینی واژه‌های خارجی و حتی تأثیرپذیری از دستور زبان خارجی در هر دوره زمانی امری طبیعی است که بر قدرت و فرهیگی زبان می‌افزاید؛ به‌ویژه اگر ورود این واژه‌ها به شکل بسیط، و رفتار با آنها مطابق

قواعد اشتقاق زبان پذیرنده باشد. متأسفانه هنوز در کشور ما صاحب‌نظرانی هستند که با تعصب خلوص‌گرایانه‌ای که از خود نشان می‌دهند، با توسعه زبان فارسی و انطباق آن با پیشرفت‌های علمی و فنی مخالفت می‌کنند. طرفه اینکه برخی از این خلوص‌گرایان، خلوص‌گرایی را با شیفتگی به زبان خارجی ترکیب کرده‌اند و به‌هنگام پاک‌سازی ادعایی خود درباره زبانی که به آن دلبستگی دارند سهل‌انگاری نشان می‌دهند، اما برعکس، درباب زبانی که به دلایل ایدئولوژیک با آن مخالفانند تعصب و غیرواقع‌بینی به خرج می‌دهند و با جافتاده‌ترین و ساده‌ترین واژه‌ها مخالفت می‌ورزند. درمقابل، شیفتگان زبان‌های اروپایی، که البته نفوذ سیاسی-اداری ندارند، در محافل خصوصی اظهار می‌کنند که زبان فارسی فقط به‌کار حوزه ادبیات می‌آید و حوزه‌های علم و تکنولوژی و صنعت و تجارت را باید به‌طور کامل به زبان انگلیسی تحویل داد. اشکال شیفتگان و دلبستگان عاطفی به زبان‌های خارجی (عربی یا اروپایی) واقع‌بین نبودن آنهاست. دیدگاه بی‌طرفی فرهنگی زبان را وسیله ارتباط می‌داند و درمقابل همه زبان‌ها احساس عاطفی یکسانی دارد و بده‌بستان و تأثیر و تأثر میان زبان‌ها را ازمنظر توسعه زبان ملی و تقویت ایجاد ارتباط در حوزه‌های مختلف زندگی می‌نگرد و به‌جای خلوص در پی کارآیی و فربهی زبان و درعین‌حال حفظ یک‌پارچگی و هویت مستقل آن است. به نظر می‌رسد وقت آن باشد که برای همیشه خلوص‌گرایی را کنار بگذاریم و از طریق بده‌بستان با زبان‌های دیگر، بهره‌برداری از ظرفیت‌های استفاده‌نشده و توجه به ذوق و نظر مردم (که در پذیرفتن یا رد واژه‌ها تجسم می‌یابد) بکوشیم در برنامه‌ریزی زبان، افزایش توانایی زبان ملی را در کنار کوشش برای حفظ هویت و یک‌پارچگی آن مدنظر قرار دهیم.

از گذشته تاکنون، هیچ‌گاه همه زبان‌ها منزلت یکسان نداشته‌اند. منزلت و نفوذ زبان‌ها دقیقاً از منزلت و نفوذ جامعه یا حکومتی تبعیت می‌کرده است که آن زبان را به‌مثابه زبان ملی و رسمی خود برگزیده بوده است. علاوه‌براین، معمولاً برخی زبان‌ها جنبه جهانی یا منطقه‌ای پیدا می‌کردند، به معیار می‌شدند، توسعه می‌یافتند و نقش علم زبان و هنر و گاه سیاست و تجارت را در قلمروی به‌مراتب وسیع‌تر از حوزه گویندگان آن زبان برعهده می‌گرفتند. زبان‌های دیگر اغلب درحد گفتاری یا نقش محدود نوشتاری در حوزه‌های معین باقی می‌ماندند و ارتباطات علمی و ادبی را به زبان جهانی یا منطقه‌ای می‌سپردند. در جهان باستان و در غرب دنیای قدیم (از آسیای صغیر تا شمال آفریقا و جنوب و مرکز اروپا)، زبان لاتین، به‌مثابه زبان دین (زبان کلیسای کاتولیک)، حکومت (زبان رسمی امپراتوری)، قانون، هنر، ادبیات، علم و تجارت، به‌ویژه بعد از مسیحی‌شدن رُم کاملاً رواج یافت. در جهان اسلام نیز یک زبان منطقه‌ای رسمی وجود داشت که ملت‌های مختلف مسلمان را از آسیای مرکزی و شبه‌قاره و بخش‌هایی از چین

گرفته تا اروپا به هم پیوند می‌داد و آن زبان عربی بود که زبان دین و علم و ادب و حکومت به‌شمار می‌رفت. این زبان در همه مدرسه‌ها تدریس می‌شد و هر مطلب ارزشمند دینی، علمی و فلسفی بایست به این زبان نوشته می‌شد تا به رسمیت شناخته شود و بازتاب مناسب پیدا کند. البته در اینجا استثنای شگفت‌انگیزی وجود داشت و آن هم زبان فارسی بود، که برخلاف همه زبان‌های دیگر غیرعربی در ممالک فتح‌شده در صدر اسلام، که از میان رفتند یا به زبان‌های محلی کم‌اهمیت تبدیل شدند، بعد از سه قرن دوباره سربرآورد و در کنار زبان عربی در جهان اسلام برای خود جایگاهی یافت، به طوری که در همه جهان اسلام، زبان ادب و در بخش ایرانی جهان اسلام (شرق بین‌النهرین) زبان حکومت نیز شد. با وجود این، تا قبل از قرن بیستم میلادی، زبان عربی در کل جهان اسلام، به‌ویژه به‌منزله زبان نوشتار، زبان مسلط و رابط میان اقوام و فرهنگ‌های گوناگون بود. زبان‌های دیگر، حتی فارسی، نقش درجه دوم داشتند و به‌جز فارسی، بقیه از نظر نوشتاری رشد زیادی نیافتند و بیشتر زبان گفتار به‌شمار می‌آمدند (مثل ترکی، ترکمنی و...)^۱.

اما در دوران جدید، که تمایل به ملت‌سازی در میان مردم کشورهای در حال توسعه رشد فراوان یافت، ترک‌زبانان، کردزبانان، ترکمنان و بقیه گویندگان زبان‌های دیگر منطقه کوشیدند زبان خود را به زبانی مکتوب و توانا برای انتقال مفاهیم پیچیده علمی و هنری امروزی تبدیل کنند و برای این کار کوشش‌های بسیار کردند. در آسیای صغیر، از زمان پیدایش جمهوری ترکیه، با برنامه‌ریزی دولت، زبان نوشتاری جدید ترکی با بیرون‌انداختن تاحد امکان واژه‌های فارسی و عربی و وام‌گرفتن از لغت‌های اروپایی و بازسازی و اشتقاق در واژه‌های ترکی به وجود آمد. ترک‌های ترکیه خط عربی-فارسی را که نیز پیش‌از آن با آن می‌نوشتند به خط لاتین تغییر دادند. مشابه همین برنامه‌ریزی در آذربایجان شوروی (جمهوری آذربایجان فعلی) اتفاق افتاد؛ با این تفاوت که در آنجا پدیده‌های مدرن با واژه‌های روسی وارد زبان شدند و خط عربی-فارسی به سیریلیک تغییر کرد. البته آنها بعد از فروپاشی کوشیده‌اند به خط لاتین بنویسند. اما کردهای ایران و عراق دیرتر و بهتر به توسعه زبان خود پرداختند. به این ترتیب که در خط

۱. البته همه این زبان‌ها فاقد متن مکتوب نبودند و گاه آثار فولکلوریک و ادبی محدودی به زبان بومی داشتند، اما رسمیت نداشتند. در قرن بیستم، با پیدایش فکر ملت و ملت‌گرایی این زبان‌ها نیز توسعه بسیار پیدا کردند و با جلب واژه‌های اروپایی و ساختن واژه‌های جدید و گاه کنار گذاشتن واژه‌های عربی و فارسی و استفاده از خط سیریلیک یا لاتین و گاه همان خط عربی، به زبان‌های رسمی مدرن تبدیل شدند (ترکی در ترکیه، ترکی آذربایجانی، ترکمنی، ازبکی و... در آسیای مرکزی و قفقاز و کردی در عراق و ترکیه و ایران).

عربی‌فارسی اصلاحات جالب توجهی انجام دادند؛ از جمله اینکه مصوت‌ها را وارد خط کردند و با این خط اصلاح‌شده به کردی می‌نویسند و می‌خوانند. از آنجاکه خط فقط وسیله ارتباط نبوده است، بلکه جزئی از فرهنگ هم به‌شمار می‌آید، این شیوه به‌مراتب درست‌تر است تا نوشتن به خطی بیگانه (لاتین یا سیریلیک) که هیچ پیوندی با فرهنگ بومی ندارد. اکنون، هم‌زمان با بالارفتن سطح سواد و تحصیلات، علاقه به زبان قومی بیشتر شده است و اصلاحات در خط و انطباق آن با واج‌های زبان قومی نیز به جذابیت نوشتن و خواندن به زبان قومی در میان اقوام غیرفارسی زبان ایرانی افزوده است.

در دنیای جدید نیز، با ظهور تمدن مدرن در غرب و پیشرفت علوم و فنون و هنرها در اروپا و قدرت‌گرفتن حکومت‌های اروپایی، زبان‌های اروپایی (در ابتدا زبان‌های فرانسه و انگلیسی و سپس اسپانیولی و هلندی و روسی) گستره و نفوذی فراملی یافتند و کم‌کم به موقعیت زبان جهانی نزدیک شدند و با هم به رقابت برخاستند. اما بعد از جنگ جهانی دوم، اندک‌اندک زبان انگلیسی زبان‌های دیگر را پشت‌سر گذاشت. به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی و ظهور پدیده‌ای که جهانی‌شدن یا جهانی‌سازی خوانده شده است، به نظر می‌رسد زبان انگلیسی به زبان جهانی تبدیل شده باشد. از آنجاکه جهانی‌شدن پدیده مهمی است که تأثیر درخور توجهی بر برنامه‌ریزی منزلتی‌زبانی از خود به‌جا گذاشته است در اینجا مفصل‌تر به آن می‌پردازیم:

د) جهانی‌شدن و زبان

اس. ساسن، که درباب آثار جهانی‌شدن مطالعه کرده است، در کتاب خود از پیدایی جغرافیای جدید قدرت در سطح جهان سخن می‌گوید. به نظر او ساختار قدرت جدید در تحولات زیر ریشه دارد:

الف) تمرکز تولید و تجارت و امور مالی در بازارهای مالی جهانی: بازارهای مالی مقررات‌زدایی‌شده جهانی این امکان را فراهم می‌آورند که پول از مرزهای کشورها بگذرد. تکنولوژی‌های جدید نیز به این جریان‌ها سرعت شگفت‌انگیزی بخشیده‌اند.

ب) تمرکز تولید و تجارت در دست شرکت‌های فراملیتی: هم‌اکنون شرکت‌های فراملیتی در جست‌وجوی جای مناسب و سودآور، فعالیت‌های خود را در همه جهان پراکنده ساخته‌اند. برای مثال، پنجاه‌درصد نیروی کار فورد، جنرال موتورز و اکسون خارج از ایالات متحده مستقرند (ر.ک ساسن، ۱۹۹۴).

ج) پیدایی رژیم‌های حقوقی و حاکمیتی جدید: نهادها و رژیم‌های جهانی و منطقه‌ای پدیدار شده‌اند که فرادست دولت‌های ملی تصمیم‌گیری می‌کنند (بخش‌های مختلف سازمان ملل متحد، بانک جهانی، نفتا، اوپک، دیوان لاهه، صندوق بین‌المللی پول و...). در اثر جهانی‌شدن، بخش خصوصی قدرت روزافزون پیدا کرده و نسبت به دولت‌های ملی مستقل‌تر شده است (نقل به مضمون از ساسن، ۱۹۹۴: ۹۴).

د) اهمیت روزافزون فضای الکترونیک: صنایع و تکنولوژی جدید اطلاعاتی، ارتباطات راه دور و رسانه‌های سمعی-بصری الکترونیک ایمنی انتقال جریان دانش و اطلاعات را در گستره‌ای که پیش‌ازاین حتی کسی خواب آن را نیز نمی‌دید تضمین کرده‌اند.

ه) پیدایی سازمان‌های غیردولتی فراملی: ماهیت جهانی بسیاری از مشکلات اجتماعی (جرم، بهداشت، محیط زیست، رشد جمعیت، فقر و غیره) به پیدایی سازمان‌های غیردولتی فراملی^۱ منجر شده است. رشد سازمان‌های مردم‌نهاد و همکاری‌ها و ساختارهای بین‌المللی که برای ارتباط میان آنها ایجاد شده است نیز عامل دیگری است که حوزه اقتدار حکومت‌های ملی را محدود و به جهانی‌شدن کمک کرده است (رایت، ۲۰۰۴، ۱۰۳-۹۳).

جغرافیای جدید قدرت، که زاینده عوامل پیش‌گفته است، تأثیرهای بسیار روشنی برای زبان به همراه آورده است:

الف) بازارهای مالی جهانی، اغلب تحت تأثیر نفوذ و قدرت ایالات متحده، زبان انگلیسی را به‌منزله لینگوا فرانکا یا زبان میانجی انتخاب کرده‌اند.

ب) شرکت‌های فراملیتی که در همه‌جای جهان حاضرند و کارکنانی از ملیت‌های گوناگون دارند، غالباً برای ارتباطات درون‌سازمانی و برقراری ارتباط با خارج شرکت از انگلیسی، یا انگلیسی درکنار یک زبان دیگر، بهره می‌گیرند. همه کشورهای که وارد تجارت بین‌المللی شده‌اند (نظیر کشورهای حوزه اقیانوس آرام) به آموزش زبان انگلیسی اهمیت می‌دهند.

ج) هزینه تکنولوژی‌های جدید اطلاعاتی آن قدر بالاست که فعالیت‌های تحقیق و توسعه شرکت‌ها اغلب در قالب همکاری‌های بین‌المللی انجام می‌شود و زبان همکاری نیز معمولاً انگلیسی است.

د) مبادله اطلاعات در شبکه‌ها به مهارت‌های زبانی کسانی منوط است که اطلاعات را رمزگذاری و رمزگشایی می‌کنند. واضح است که این فرآیند باید به زبانی انجام شود که

1. NGO

استفاده‌کنندگان دست‌کم تاحدودی با آن آشنا هستند. به‌طور سنتی زبانی که در این عرصه غالب است انگلیسی است.

همه گروه‌های هم‌منفعت (از دولت‌ها گرفته تا همه مؤسسه‌ها و افرادی که در شبکه جهانی حضور دارند) که می‌خواهند دیدگاه‌های خود را به گروه‌های بزرگ‌تر برسانند از سروکارداشتن با زبان انگلیسی ناگزیرند؛ زیرا مقایسه درگاه‌های اینترنتی که با زبان‌های مختلف پیام می‌فرستند نشان می‌دهد که همیشه درگاه‌های انگلیسی‌زبان پرمراجعه‌ترند. از این‌رو همه می‌کوشند در شبکه به کمک زبان انگلیسی ارتباط برقرار کنند.

و) پیدایی و اهمیت‌یابی انواع ساختارهای فراملی، از دادگاه‌ها و شرکت‌ها گرفته تا شبکه‌های ارتباطی و سرمایه‌ها و سازمان‌های غیردولتی و گروه‌های فشار، از ارتباط بیشتر میان افراد (بدون توجه به مرزهای ملی و تاحدود زیادی بدون دخالت حکومت‌های ملی) با ملیت‌های مختلف حکایت می‌کند. تماس بیشتر بین گویندگان زبان‌های مختلف معمولاً به استفاده بیشتر از زبان انگلیسی می‌انجامد.

نتیجه کلی اینکه به‌نظر می‌رسد نوعی "پلورالیسم و هویت فراملی" در پی ارتباط دائمی افراد با ملیت‌های مختلف در حال ظهور است. این هویت فراملی افراد با ملیت‌ها و زبان‌های گوناگون را دربرمی‌گیرد. اما زبان این هویت فراملی ظاهراً هیچ زبان دیگری نیست جز انگلیسی. رشد ارتباطات بین‌المللی با گسترش زبان انگلیسی همراه بوده است. به‌سخن دیگر، جهانی‌شدن با خود سه چیز به همراه آورده است: یکی، محدودشدن حوزه نفوذ و اقتدار دولت‌های ملی؛ دوم، رشد بخش خصوصی؛ سوم، گسترش زبان انگلیسی در صنعت، تجارت و امور مالی (ر.ک. رایت، ۲۰۰۴).

اگر به آنچه خانم رایت می‌گوید، نفوذ روبه‌افزایش زبان انگلیسی در دانشگاه‌ها و اجتماعات علمی و تأثیر رسانه‌های جمعی را نیز اضافه کنیم، آن‌گاه تصویری که او ارائه می‌دهد کامل خواهد شد. در این صورت، به‌نظر می‌رسد با جهانی روبه‌رو باشیم که در آن زبان انگلیسی به زبان میانجی منحصربه‌فرد آن تبدیل می‌شود.

ه) جهانی‌شدن و زبان فارسی

پرسش این است که در این دنیای جهانی‌شده، آینده زبان فارسی و زبان‌های مشابه را چگونه می‌توان تصویر کرد؟ آیا گسترش زبان‌های جهانی، و در رأس همه آنها، زبان قدرتمند انگلیسی، زبان فارسی را تهدید می‌کند؟ آیا زبان ما در معرض خطر قرار دارد؟ آیا باید از آن محافظت کنیم؟ چگونه؟ آیا باید قاطعانه جلو ورود واژه‌های بیگانه را به زبان فارسی بگیریم؟ آیا باید از

رشد و گسترش زبان‌های رقیب، به‌ویژه زبان انگلیسی در کشور خودمان جلوگیری کنیم تا زبان فارسی مجال رشد و بروز پیدا کند؟ آیا حوزه‌های وظیفه‌ای زبان فارسی و زبان‌های دیگر از هم تفکیک‌پذیر هستند یا متداخل‌اند؟ آیا گسترش یادگیری زبان‌های خارجی (به‌ویژه اروپایی) در ایران به‌نفع زبان فارسی است یا به حال آن مضر است یا تأثیری بر آن ندارد؟

البته پیش‌بینی آینده دشوار است. شاید روزگاری بیاید که همه مردم جهان به یک زبان سخن بگویند. اما اگر به آنچه بر جهان گذشته است و آنچه از جلو چشمان ما می‌گذرد نگاه کنیم، به بقای زبان‌های ملی می‌توان امیدوار بود. روزگاری در تمام جهان اسلام، عربی زبان غالب بود. همه ملت‌هایی که به خلافت پیوسته بودند زبان‌های خود را از دست داده بودند. فارسی میانه هم از میان رفته بود. علاوه بر اینکه زبان عربی زبان کسانی بود که عملاً بر ایران حکومت می‌کردند. عربی زبان آیینی بود که اکثر ایرانیان آن را پذیرفته و به آن دل‌بسته بودند. زبانی که کلام خدا به آن زبان جاری شده بود. زبانی که احکام حکومتی را با آن ابلاغ می‌کردند. زبان علم، زبان ادب و زبانی که از زبان‌های گوناگون جهان اسلام واژه‌قرض گرفته و فرسه و دقیق شده بود و اتفاقاً در به معیارسازی آن ایرانیان فارسی‌زبان نقش درخور توجهی داشتند. احتمالاً اقتدار زبان عربی در دنیای آن روز به مراتب بیش از اقتدار زبان انگلیسی در جهان امروز بود. عربی، زبان دین و دنیا، آسمان و زمین، علم و ادب، و شأن و منزلت بود. بیهوده نبود که حتی در قرن هشتم هجری حافظ می‌سرود:

اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است

با وجود این، زبان فارسی دری بر ویرانه‌های فارسی قدیم و با تغذیه از واژه‌ها و ریشه‌های عربی جوانه زد، بالید و استوار شد و هنوز هم به حیات خود ادامه می‌دهد. آیا خود این تجربه شگفت‌انگیز از چگونگی پیدایی فارسی دری و بالیدن آن در جهان "پر از عربی" نمی‌تواند پاسخ پرسش ما را بدهد؟ فارسی‌زبانان چه کردند؟ آیا قاطعانه از ورود واژه‌های عربی به زبان فارسی ممانعت کردند؟ یا برعکس، انعطاف و نرمی به خرج دادند و تا می‌توانستند با استفاده از ریشه‌های عربی، فعل و اسم و صفت مرکب ساختند؟ آیا مانع آموزش زبان عربی شدند؟ یا دستور زبان عربی را کامل کردند و عربی را به‌خوبی و به‌دقت فراگرفتند؟ البته نمی‌توان ادعا کرد که گسترش زبان عربی به‌نفع زبان فارسی بود و سلطه این زبان، فارسی را به ضعف واژگان و مشکلات دیگر دچار نکرد. اما این واقعیتی است که در هر منطقه‌ای که به جهان اسلام می‌پیوست، هم زبان عربی وارد می‌شد هم شعر فارسی.

وقتی طوفان می‌آید درختان سخت ساقی انعطاف‌ناپذیر می‌شکنند، اما بید مجنون که تنی نرم دارد و انعطاف می‌پذیرد جان سالم به‌در می‌برد. راز بقای زبان‌های ملی در دنیای جهانی‌شده

امروز ستیزه‌جویی با زبان میانجی منحصر به فرد آن، یعنی زبان انگلیسی، نیست. راه‌حل هم‌زیستی است. پس با درس گرفتن از گذشته به این نتیجه می‌رسیم که راه‌حل بقای زبان‌های ملی، هم‌زیستی با زبان‌های جهانی به‌ویژه انگلیسی و توسعه و به معیارسازی زبان ملی است. اما آنچه امروزه در جهان می‌گذرد نیز درس‌هایی برای خود دارد. درست است که زبان انگلیسی در همه‌جا رایج است و رایج‌تر هم می‌شود، ولی نفوذ این زبان همه حوزه‌ها را دربر نمی‌گیرد. شهروند ایتالیایی که در شرکتی فراملیتی کار می‌کند باید انگلیسی بداند و با انگلیسی کار کند. اما برای او مطالعه ادبیات و شعر ایتالیایی سرگرمی اوقات فراغت و کار دوم قلمداد می‌شود. در عوض، همکار آمریکایی او که معماری می‌خواند مجبور است ایتالیایی یاد بگیرد، چون ایتالیایی زبان میانجی معماران جهان است. گروه‌های قومی و ملیت‌های مختلف در حالی که برای ارتباط با مردم دیگر به انگلیسی روی می‌آورند، روز به روز بیشتر به زبان قومی و ملی خود علاقه‌مند می‌شوند. در قرن اخیر زبان‌های بسیاری که صورت مکتوب نداشته‌اند با کوشش گویندگان خود به فهرست زبان‌های کامل دنیا اضافه شده‌اند. در موارد بسیاری دولت‌ها به‌ناگزیر زبان اقلیت‌های قومی را به رسمیت شناخته‌اند (زبان تامی در سری‌لانکا و کاتالانی و باسکی در اسپانیا). این دو روند در کنار هم در حال وقوع است: گسترش زبان‌های جهانی (به‌ویژه انگلیسی) برای برقراری ارتباط میان مردمی با خاستگاه‌های قومی و نژادی گوناگون، و رشد و تکامل زبان‌های ملی و بومی و قومی به‌منزله میانی هویت افراد. در کشورهای بزرگ چندقومی، به‌ویژه ایالات متحده، فزونی علاقه به زبان‌های قومی کاملاً مشهود است.

به‌طور کلی، نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت، ضرورت اتخاذ نگاهی نو به زبان‌های جهانی، به‌ویژه زبان انگلیسی، و تغییر موضع از ستیزه‌جویی به هم‌زیستی است. در سال ۱۳۶۱ آقای حدادعادل در همایش «نگارش فارسی» در مقاله‌ای تقاضای ترک ستیزه‌جویی با عربی را مطرح کرد و اکنون در سال‌های آغازین قرن بیست‌ویکم، زمان برای طرح تقاضای ترک ستیزه‌جویی با انگلیسی و هر زبان دیگری مناسب به نظر می‌رسد. در صورتی که این سیاست را اهل نظر بپذیرند، مصداق‌های جزئی‌تر و راهکارهای اجرایی آن احتمالاً چنین خواهد بود:

(و) تدبیر ما (راهکارها)

نخست، ما ایرانیان قرن بیست‌ویکم باید برای همیشه آرمان دست‌نیافتنی و مضرّ فارسی خالص و عاری از واژه‌های بیگانه را کنار بگذاریم و این انصراف را نه در حرف، بلکه در عمل نشان دهیم. خلوص‌گرایی هیچ کمکی به توسعه زبان فارسی نمی‌کند.

دوم، زبان ما برای اینکه بتواند با زمان سازگار شود و وظایف خود را به‌درستی انجام دهد باید بتواند، علاوه بر ساختن واژه‌های نو فارسی، براساس توانایی‌های این زبان، هرگاه لازم است ریشه‌های بسیط واژه‌های خارجی را در نظام اشتقاق خود جذب کند. این کار را گویندگان زبان عملاً انجام می‌دهند، اما به رسمیت شناخته نشده است. حال آنکه باید این کار را به رسمیت بشناسیم و آن را به معیار کنیم. به این معنا که وقتی مردم واژه‌ای بیگانه را می‌پذیرند و به کار می‌برند، به جای اینکه بیهوده برای آن معادل پیشنهاد دهیم و هیچ‌کس هم نپذیرد، تلفظ مناسب فارسی واژه، ضبط صحیح املا و مشتقات آن را به معیار کنیم و در فرهنگ‌ها بیاوریم و به رسمیت بشناسیم؛ مثلاً حالا که واژه "ویدئو" جا افتاده است، همین تلفظ ویدئو فرانسوی را به رسمیت بشناسیم و استاندارد کنیم. بنابراین، تلفظ ویدئو (انگلیسی) رسمیت نخواهد داشت. درباب ضبط یکسان واژه هم تصمیم بگیریم. سپس واژه را دقیقاً تعریف کنیم تا از دیگر دستگاه‌های صوتی و تصویری تفکیک شود.

سوم، این تفکر که آموزش و گسترش زبان‌های جهانی زبان فارسی را تضعیف می‌کند باید کنار گذاشته شود. آموزش ضعیف و ناقص زبان خارجی لطمه بیشتری به زبان خواهد زد. کسی که با پدیده‌ای آشنایی کامل ندارد از آن برای فخرفروشی استفاده می‌کند و واژه‌های خارجی را بی‌قاعده و به‌اشتباه وارد زبان فارسی می‌کند. ضرر دیگر ضعف آموزش زبان خارجی (به‌ویژه جهانی) ترجمه‌های بد و نادرست است که از سویی به انتقال غلط یا غیردقیق مفاهیم فکری، علمی و فنی می‌انجامد و به توسعه علم و فن آسیب می‌رساند و از سویی دیگر به ترویج معادل‌ها، ساخت‌های دستوری، سبک‌ها و واژه‌های نامناسب و در نتیجه تضعیف زبان فارسی منجر می‌شود. قطعاً ترجمه‌های بد (و حتی غیرفصیح) در بیزاری علاقه‌مندان به استفاده از زبان فارسی و نیز بدفهمی دانش جدید مؤثرند.

از این گذشته، دانش فقط صورت مکتوب ندارد، انتقال دانش و تکنولوژی علاوه بر شکل مکتوب، نیازمند ارتباط شفاهی است. آموزش درست و عمیق زبان‌های خارجی (و از همه مهم‌تر انگلیسی) نه تنها سطح دانش زبانی را تضعیف نمی‌کند، بلکه ذهن یادگیرنده را برای یادگیری بهتر زبان مادری خود مستعد می‌سازد.

چهارم، در دنیای جهانی‌شده امروز، حجم دانش و سرعت رشد آن و نیز سرعت انتقال تجارت بشری به حدی است که هیچ ملت زنده‌ای نمی‌تواند برای تعامل با جهان به ترجمه و معادل‌سازی اکتفا کند. اگر بهترین مترجمان دنیا را داشته باشیم و بهترین ترجمه‌ها را عرضه کنیم و با بیشترین سرعت در همه حوزه‌ها به ترجمه آثار جدید بپردازیم، باز هم قادر نخواهیم بود با کاروان علم جهانی همراه شویم. قبل از ترجمه، خلق یک سبک و زبان برای علم لازم است

و جالب توجه اینکه رشد سریع علم و فنون، تغییر سریع زبان علوم و فنون را هم به همراه دارد. بنابراین، تا ما بخواهیم به سبک و زبان مناسب یک علم دست پیدا کنیم که کار ترجمه‌های مفهوم و خواندنی در آن رشته را آسان کند، زبان آن علم دچار دگرگونی شده است. بگذریم از اینکه پس از گذشت بیش از دو قرن از ترجمه زبان‌های اروپایی به فارسی، هنوز در بسیاری از رشته‌ها نثر فارسی دل‌نشینی که جانشین ترجمه‌های ناهموار و دشوار شود وجود ندارد. زبان بسیاری از رشته‌های علمی، همچون زبان متون ترجمه‌شده در اغلب رشته‌ها، چنان پیچیده است که درک آن به راحتی امکان‌پذیر نیست و شکایت نکردن دانشجویان از آن روست که اغلب یا زبان خارجی را خوب نمی‌دانند یا کمتر نثر علمی فصیح و روانی خوانده‌اند تا به وضعیت اسفبار این ترجمه‌ها پی‌برند. اگر از سبک و نثر متون ترجمه‌شده بگذریم، حجم بسیار زیاد تولیدات علمی مانع آن است که بتوان به مدد ترجمه در برابر دانش روزآمد ماند. سرعت معادل‌سازی برای دانش‌واژه‌های علمی نیز بسیار کندتر از سرعت آفرینش این واژه‌هاست. بگذریم که در برخی رشته‌ها معادل‌سازی اساساً عاقلانه و ممکن نیست و در مواردی هم که امکان‌پذیر است، بی‌سلیقگی و ناآشنایی استادان و مترجمان با ساخت زبان فارسی موجب عبور واژه‌های عجیب و غریب، به نام "معادل"، از مرز زبان فارسی شده است، بی‌آنکه مرزبانان آشنا با دستور زبان فارسی یا آواشناسان و تشخیص‌دهندگان اصوات خوشایند و ناخوشایند یا حتی معناشناسان ورود آنها را بررسی و تأیید کرده باشند. لطمه‌هایی که از این واژه‌سازی سریع و بی‌هنر به زبان فارسی می‌رسد از جذب واژه‌های درست اروپایی کمتر نیست.

البته واژه‌سازی و ترجمه و تألیف آثار علمی به زبان فارسی قطعاً لازم است و برای ارتقای آن باید کوشید، اما نکته اینجاست که نه ترجمه و نه معادل‌سازی جای خواندن و نوشتن به زبان جهانی را نمی‌گیرد. دانشجویان پس از آشنایی با علوم به واسطه متون فارسی باید به سراغ زبان جهانی بروند و یاد بگیرند که به این زبان (که اغلب انگلیسی است) بخوانند و بنویسند و سخن بگویند تا دانش و فن کشور خویش را با جهان هماهنگ کنند. پس ترجمه و معادل‌سازی غالباً برای آشنایی همگان و نیز دانشجویان سال‌های اول دانشگاه‌ها با زبان علوم باید صورت گیرد، ولی دانشمندان و دانشجویان تحصیلات تکمیلی باید بتوانند با زبانی که در آن رشته زبان جهانی است کار کنند.

پنجم، کاری که از همه مهم‌تر است، به معیارسازی و آموزش صحیح زبان فارسی به همه فارسی‌زبانان، از دبستان تا دانشگاه و اداره‌ها، با استفاده از رسانه‌های جمعی است. خط فارسی به معیار نیست، بعضی واژه‌هایش را چند نوع تلفظ می‌کنند، بین گویندگان تحصیل‌کرده‌اش بر سر اصول اولیه رویارویی با زبان ملی وفاق نیست، گروهی مرتباً به مردم در باب کاربرد درست

واژه‌ها اختصار می‌دهند و گروهی دیگر حتی قواعد اولیه دستور زبان را که در دبستان‌ها تدریس می‌شود و بر سر آنها هیچ اختلاف عقیده‌ای نیست در نوشته‌های خود زیرپا می‌گذارند و هیچ‌کدام به تبعیت از قاعده رواج، یعنی آنچه مردم پذیرفته‌اند و به کار می‌برند، تن نمی‌دهند، بحث خلاق درباب قواعد دستوری این زبان تازه آغاز شده است و این از وجود اختلاف عقیده بسیار حکایت می‌کند. پس چگونه این زبان می‌تواند با زبان‌های پیشرفته رقابت کند؟ به نظر می‌رسد برای اینکه بتوانیم به تعادل مطلوب و هم‌سطح با زبان‌های دیگر موجود در جهان برسیم، ابتدا باید از زبان خود آغاز کنیم. یعنی آن را به قاعده کنیم و خوب آموزش دهیم. ششم، زبانی که در آن تولید آثار ادبی عالی متوقف نشود هرگز نخواهد مُرد. در گذشته، آثار ادبی عالی که به زبان فارسی نوشته می‌شد یکی از مهم‌ترین دلایل منزلت والای زبان فارسی به‌شمار می‌آمد. هنوز هم زبان فارسی شأن و منزلت خود را تا حد زیادی به این آثار مدیون است. استمرار خلاقیت ادبی در دوره معاصر و تولید آثار ادبی درخشان به زبان فارسی یکی از عوامل ایجاد تعادل در رابطه زبان ملی با زبان‌های جهان است.

پایان سخن

به‌طور بسیار خلاصه، این مقاله بسته سیاستی زیر را برای تنظیم رابطه میان زبان فارسی و زبان‌های جهانی (و دیگر زبان‌ها) پیشنهاد می‌کند:

الف) سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، که از جمله دربرگیرنده به معیارسازی (استاندارد کردن) فرایند وام‌گیری متقابل میان زبان‌ها از طریق پیشنهاد قواعد معینی برای وام‌گرفتن واژه از زبان‌های دیگر است، که از سویی به‌معنای مشروعیت‌بخشیدن به فرایند مبادله واژه میان زبان‌هاست که عملاً پیوسته در حال انجام است و از سویی دیگر به‌معنای کنترل این فرایند تا حد امکان خواهد بود.

ب) سیاست تقسیم‌کار میان **زبان جهانی** که به‌کار تعامل و ارتباط‌سازی با ملت‌ها می‌آید و **زبان ملی** که وظیفه‌اش ایجاد پیوند و هماهنگی میان همه گروه‌ها و اقوام با زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون درون یک کشور است و سرانجام **زبان قومی** که به‌منظور ایجاد پیوند و ارتباط‌سازی میان اعضای یک گروه قومی به‌کار می‌رود. با برنامه‌ریزی مناسب می‌توان به تقویت توانمندی شهروندان در هر سه پله پلکان زبان‌ها پرداخت. اگر تقویت هر کدام از این زبان‌ها به‌درستی و درجای خود انجام شود و قانون حدود کاربرد آنها را روشن کرده باشد، رشد هریک به رشد دیگری نیز کمک خواهد کرد و به وحدت و هم‌دلی میان شهروندان خواهد افزود.

ج) سیاست بازبینی رابطه میان خط و زبان: اصلاح و تدقیق خط کنونی فارسی می‌تواند به دقت زبان بیفزاید، سوادآموزی را تسریع کند و در مجموع به معیارسازی زبان فارسی را چه برای فارسی‌زبانان و چه برای فارسی‌آموزان (وبویژه آموزش فارسی به خارجی‌ان) تسهیل خواهد کرد.

منابع

- احمدسلطانی، منیره (۱۳۷۲) *واژگان فارسی در زبان‌های اروپایی*، تهران، اوای نور.
- اولین سمینار بررسی مسائل ترجمه (۱۳۶۳) تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم (۱۳۷۲) تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مسائل نشر فارسی: مجموعه سخنرانی‌های اولین سمینار نگارش فارسی: پنجم تا هجدهم آبان ۱۳۶۱ (۱۳۶۳). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۴) *تاریخ زبان فارسی*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸) *مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی*، تهران: نیلوفر.
- Alexander, E. R. (1998), "Doing Impossible: Notes for A General Theory of planning". *Planning and Design*, Vol. 25, No. 5, Sep, 1998.
- Alexander, E. R (1992), *Approaches to Planning: introducing Current Planning Theories; Concepts and Issues*, New York, Gordon and Beach.
- Clyne, M. ed. (1997), *Undoing and Redoing Corpus Planning*, Mouton de Gruyter.
- Coulmas, Florian (2005), *Sociolinguistics: The Study of Speakers' Choices*, Cambridge, Cambridge university Press.
- Deutsch, K. W. (1968). "The trend of European Nationalism: Language Aspect", *The American Political Science Review*, Vol. 36, No. 3, pp. 533-541.
- Ferguson, Gibson (2006). *Language Planning and Education*, Edinburgh, Edinburgh University Press Ltd.
- Fishman J. A. (ed.) *Readings in Sociology of language*, The Hague, Mouton.
- Eastman, Carol M. (1975). *Aspects of Language and Culture*, San Francisco, Chandler and Sharp publishers.
- Evans, Greame (2001). *Cultural Planning: an Urban Renaissance* London, Routledge.
- Giglioli, Pier Paolo. (1977). *Language and Social Context*, Middlesex, Penguin Books.
- Sassen, S. (1995). *Losing Control? Sovereignty in an Age of Globalization*, New York, Columbia Univ. Press.
- Sassen, S. (1994). *Cities in a World Economy*, Pine Forge, CA, Sage.

- Unesco (1951). "The use of vernacular languages in Education", *Report of the Unesco Meeting of Specialists*.
- Wardhaugh, Ronald (2002). *An Introduction to Sociolinguistics*, Malden, Massachusetts, Blackwell.
- Weinstein B. (1980). "Language Planning in Francophone Africa", *Language Problems and Language Planning*, Vol4, No.1.
- Wright, S.(2004), *Language Policy and Language Planning*, Basingstoke, Palgrave, Macmillan.

